



اخبارکوتاه

دفن جسد برادر در خانه مادری

مرد جوان که از اذیت‌های برادرش به تنگنا آمده بود وقتی فهمید سامان مادرش را به یاد کتک گرفته است دست به قتل زد.

سرهنگ کارآگاه «علی ولیپور گودزی» رئیس پلیس آگاهی پایتخت، گفت: زن جوانی به اداره ۴ پلیس آگاهی تهران مراجعه کرد و به کارآگاهان گفت برادرش به نام سامان به شیشه اعتیاد دارد و با مادر سالخورده‌ام در خانه‌ای ویلایی در پاکدشت زندگی می‌کند اما چند روزی می‌شود که ناپدید شده است.

وی افزود: بررسی‌های ابتدایی کارآگاهان نشان می‌داد، اهالی محله چند روزی می‌شود که مرد گمشده را ندیده‌اند و در بررسی‌های اولیه تیم پلیسی از بیمارستان‌ها و کلانتری‌ها اطلاعاتی از این مرد به دست نیامد؛ همچنین با بهره‌گیری از شیوه‌های کشف نوین جرم مشخص شد، سامان آخرین بار در خانه مادرش بوده و خارج نشده است.

این مقام انتظامی عنوان کرد: تحقیقات در رابطه با این پرونده فقدانی همچنان ادامه داشت تا اینکه برادر بزرگ سامان به اداره ۴ پلیس آگاهی تهران رفت و به افسر پرونده گفت: از وقتی که سامان به شیشه اعتیاد پیدا کرد پرخاشگری او خیلی شدید شد و چندی قبل، یک خانه ویلایی برای مادرم و سامان گرفتم تا آنها در آنجا زندگی کنند اما این درحالی بود که برادرش به دلیل اعتیادی که داشت، مادرم را این اواخر کتک می‌زد. وی افزود: روز حادثه بخاطر این موضوع به سامان هشدار دادم اما او به سمت من حمله‌ور شد که با یکدیگر درگیر شدیم و من در جریان این درگیری، برادر معتادم را روی زمین انداختم و با یک سیسم مقتول او را خفه کردم. سپس از قتل برادرم بالای سر جنازه او گریه کردم و سپس جسد سامان را در باغچه همان خانه ویلایی که برای مادرم تهیه کرده بودم، دفن کردم و حالا هم بخاطر عذاب وجدان خودم را به پلیس معرفی کردم. رئیس پلیس آگاهی تهران بزرگ متذکر شد: پس از اعتراف صریح مرد میانسال به قتل برادر معتادش، تیمی از کارآگاهان اداره چهارم پلیس آگاهی و کارشناسان تشخیص هویت راهی محل جنایت در پاکدشت شدند و جسد مرد گمشده را در باغچه خانه ویلایی کشف کردند. سرهنگ کارآگاه و ولیپور گودزی خاطر نشان کرد: با صدور قرار قانونی از سوی مرجع قضایی متهم برای روشن شدن زوایای پنهان پرونده در اختیار کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی تهران قرار گرفت.

سرقت پسر ۱۲ ساله گلستانی از مادرش

پسر ۱۲ ساله برای خرید اکانت بازی‌های آنلاین حساب مادرش را خالی کرد. سرهنگ سعید تجری رئیس پلیس فضای استان گلستان گفت: پس از دریافت شکایت زن جوانی مبنی بر برداشت غیرمجاز از حساب بانکی وی، به همین منظور بررسی موضوع در دستور کارشناسان این پلیس قرار گرفت. سرهنگ تجری ادامه داد: با توجه به اظهارات زن جوان، مشخص شد حساب بانکی وی در چندین مرحله به صورت خرید اینترنتی و با مبالغی که مجموع آن بالغ بر ۸ میلیون ریال بوده مورد دستبرد فرد ناشناسی قرار گرفته است. وی افزود: در تحقیقات صورت گرفته مشخص شد که فرزند زن جوان برای خرید اکانت بازی‌های رایانه‌ای آنلاین یا استفاده از امتیازات جامنایی شده در این بازی‌ها و گاهی رفتن به مراحل بعدی بازی، از حساب بانکی مادر خود و بدون اطلاع او مبالغ قابل توجهی را برداشت می‌کرده است. این مقام انتظامی گفت: متهم پرونده که فرزند ۱۲ساله خانواده است اذعان داشته با اطلاع از شناسه‌های کارت بانکی مادر و دسترسی به گوشی موبایل وی در مدت کوتاه خریدهای درون برنامه‌ای بازی‌ها را انجام داده و سپس با زیرکی و در فرصت مناسب اقدام به حذف پیامک‌های بانکی دریافتی می‌کرده است. سرهنگ تجری با اشاره به اعلام رضایت پدر و مادر پس از اینکه مشخص شد فرزندشان متهم پرونده است، به والدین توصیه کرد: برای اینکه فرزندانش در فضای مجازی کمتر آسیب ببینند، نیاز است که والدین بر فعالیت‌های سایبری آنها و همچنین بازی‌های رایانه‌ای که انجام می‌دهند نظارت کافی داشته باشند.

۳

ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی وی را از قصاص و پرداخت دیه معاف کرد. وی سه سال زندان با احتساب روزهای بازداشت محکوم شد

پسر جوانی که ۵ سال قبل همکلاسی سابقش را با ادعای مهدورالدم بودن وی کشته و کشتی را به آتش کشیده بود، برای سومین بار در دادگاه کیفری یک استان تهران از خود دفاع کرد. وی پیش‌تر با رأی دادگاه از قصاص رهایی یافته بود اما قصاص دیوان‌عالی کشور ادعای وی مبنی بر مهدورالدم بودن قربانی را نپذیرفتند تا او بار دیگر در دادگاه محاکمه شود. به گزارش «ایران»، عصر ۹ خردادماه سال ۹۷ مرد جوانی به پلیس آگاهی رفت و از ناپدید شدن پسر ۲۴ ساله‌اش به نام کیوان خبر داد. شواهد نشان می‌داد کیوان آخرین بار همراه دوست سابقش آرش بیرون رفته است. با افساهی این ماجرا آرش بازداشت شد. وی که با دروغ‌گویی سعی داشت پلیس را گمراه کند سرانجام لب به بیان حقیقت کشود و به قتل اعتراف کرد. وی گفت: من کیوان را کشته‌م و جسدش را آتش زدم، سپس جنازه را داخل یک چاله در حاشیه فرودگاه امام خمینی دفن کردم.

ادعای مهدورالدم بودن
آرش ۲۵ ساله به اتهام قتل، جنایت بر میت و سرقت اموال قربانی در حالی در شعبه ۱۰ دادگاه کیفری یک استان تهران پای میز محاکمه ایستاد که او لای‌دم برای او حکم قصاص صادر شد. وی درباره انگیزه‌اش از قتل گفت: من و کیوان همکلاسی بودیم و همیشه به خانه هم رفت‌وآمد داشتیم. سال‌ها پیش یک پسر مجبور شدم در خانه آنها به حمام بروم اما آن روز کیوان از من عکس گرفت و درخواست نامشروعی را مطرح کرد. او می‌خواست مرا آزار بدهد که قبول نکردم اما تهدیدم کرد اگر به خواسته‌اش تن ندهم تصاویر برهنه مرا بخش می‌کند و آپرویم را می‌برد. او مرا آزار داد و این شروع ماجرا بود. او دست از این کار برنمی‌داشت و هر بار موضوع می‌کردم مرا به پخش کردن عکس‌ها تهدید می‌کرد و حتی یکی دیگر از دوستانم به نام فریدون را هم چند بار تحت آزار و اذیت قرار داده بود. به همین خاطر آخرین بار سر همین موضوع با او درگیر شدم و او را کتفتم. در پایان اولین جلسه دادگاه، قضات وی را به پزشکی قانونی معرفی کردند تا کارشناسان درباره ادعای وی اظهارنظر کنند. همچنین قرار شد از فریدون نیز به‌عنوان مطلع بازجویی کنند تا تحقیقات تکمیل شود. با تکمیل تحقیقات و استعلام دوباره از پزشکی قانونی، آرش بار دیگر پای میز محاکمه ایستاد.

دومین دادگاه

در دومین جلسه رسیدگی به این پرونده فریدون که به دادگاه احضار شده بود به‌عنوان مطلع در جایگاه ویژه ایستاد و حرف‌های متهم را تأیید کرد. وی گفت: من چند بار در تله کیوان گرفتار شده بودم و او مرا آزار داده بود. وی ادامه داد: کیوان همیشه با پسرهای کم‌سن و سال رفاقت داشت و گمان می‌کنم هدفش از این دوستی‌ها برقراری رابطه کثیف بود. سپس قاضی دادگاه مدار قربانی را به جایگاه ویژه فراخواند تا به سؤالات هیات قضایی پاسخ دهد. این زن درباره رابطه دوستانه فرزندش با پسران کم‌سن و سال گفت: من هیچ وقت به رابطه پسر و دوستانش مشکوک نشده بودم. ای‌وقت‌ها که رابطه کیوان با دوستانش به هم می‌خورد ناراحت می‌شدم و از من می‌خواست تا واسطه شوم. من هم به خاطر پسر کم‌سن قبول می‌کردم و برای برقراری دوباره رابطه دوستی آنها واسطه می‌شدم ولی هیچ وقت فکر نمی‌کردم پسر من با آنها رابطه جنسی داشته باشد. سپس متهم به دفاع پرداخت و گفت: معمولاً هر بار که کیوان مرا به خانه‌اش دعوت می‌کرد مادر او در خانه نبود. آخرین بار دایی‌اش در طبقه پایین بود که برای ما وسایل پذیرایی آماده کرد. من واقعاً از کیوان می‌ترسیدم و جرأت نداشتم درباره رفتار او با کسی صحبت کنم. از طرفی هم خیالت می‌کشیدم به کسی بگویم تسلیم خواسته شوم کیوان شده‌ام.

پسر جوان در پرونده پیچیده جنایت ۳ بار محاکمه شد

سلطه سیاه‌پسری بر همکلاسی‌هایش

وی در حالی که سرش را پایین انداخته بود، ادامه داد: چاره‌ای غیر از تسلیم شدن مقابل خواسته کیوان نداشتم ولی از خودم متنفر بودم و همیشه به این فکر می‌کردم که اگر در آینده ازدواج کنم و صاحب فرزندی شوم چطور می‌توانم فرزندم را درست تربیت کنم. من از خودم خیالت می‌کشیدم و حتی نمی‌توانستم به خانواده‌ام حقیقت را بگویم.

وی در تشریح جزئیات جنایت گفت: آخرین بار تصمیم گرفتم با او صحبت کنم. به همین خاطر با ماشین دنبالش رفتم و گفتم بهتر است دست از سرم بردار اما او قبول نمی‌کرد. من که عصبانی شده بودم با مشت به صورتش ضربه زدم. وقتی دستش را رویه‌روی صورتش گرفته بود یک ضربه چاقو نیز به او زدم و چون نیمه شب بود از ترسم جنازه را در حاشیه فرودگاه امام خمینی از ماشین بیرون انداختم. از یک ماشین بنزین بیرون آوردم و آن را آتش زدم، سپس جنازه سوخته را داخل یک گودال دفن کردم و برای اینکه پلیس را گمراه کنم کیف پول و انگشتر او را برداشتم و یک روز بعد آنها را بیرون انداختم.

وی به‌عنوان آخرین دفاع نیز گفت: قبول دارم آرش بار تصمیم به قتل کیوان داشته‌م و به همین خاطر چاقو همراهم بردم ولی در لحظه آخر منصرف شدم. من فقط برای اینکه بتوانم از دست او فرار کنم با چاقو یک ضربه به او زدم ولی هرگز فکر نمی‌کردم همان ضربه موجب مرگ او شود. در زندان متوجه شدم او مهدورالدم و مستحق مرگ بوده است و حالا هم از کشتن او پیشیمان نیستم. در پایان جلسه قضات وارد شور شدند و با توجه به مدارک موجود در پرونده و همچنین اظهارات مطلع، طبق بند الف ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی وی را از قصاص و پرداخت دیه معاف کرده و به ۳ سال زندان با احتساب روزهای بازداشت محکوم کردند. آرش به خاطر جنایت بر میت به پرداخت یک‌دهم دیه کامل و ۳۱ ضربه شلاق محکوم شد. هیات قضایی با توجه به اینکه قصد آرش از سرقت اموال قربانی از بین بردن آثار جرم بوده و پس از قتل آنها را نفروخته و بیرون انداخته است، او را از اتهام سرقت نیز تبرئه کردند. اما این حکم در دیوان‌عالی کشور تأیید نشد. قضات دیوان‌عالی کشور با طرح ایراداتی این حکم را شکستند و خواستند تحقیق درباره مرادفات مالی متهم و مقتول از سر گرفته شود. از این‌رو قرار شد حساب‌های شخصی کیوان و آرش استعلام و سپس آرش بار دیگر در دادگاه محاکمه شود.

سومین دادگاه

در حالی که بررسی‌ها نشان می‌داد ۲ دوست مراده مالی که بتوانند انگیزه جنایت باشد با یکدیگر نداشته‌اند، آرش برای سومین بار از خود دفاع کرد. در این جلسه مادر قربانی اعلام رضایت کرد، اما پدر کیوان برای آرش حکم قصاص خواست. آرش برای سومین بار در جایگاه ویژه ایستاد، اظهارات قبلی‌اش را تکرار کرد. وی گفت: به‌ار کتید از این وضعیت خسته شده بودم و می‌خواستم کیوان دست از سرم بردار اما او مدام من و خانواده‌ام را تهدید می‌کرد، من هم از ترس آپرویم سکوت می‌کردم تا اینکه آخرین بار او را کتفتم. او مهدورالدم بود و باید کشته می‌شد. باور کنيد مستحق مرگ بود. در پایان جلسه قضات وارد شور شدند تا رأی صادر کنند. به گزارش خبرنگار ما؛ به زبان ساده مهدورالدم بودن یک مقتول به معنای نفوی یعنی هدر رفتن خونش بی‌حک است و در شرع و قانون مجازات اسلامی به مقتولی اطلاق می‌شود که با رفتارهای جنسی زن یا مرد فرقی ندارد باعث زیر پا گذاشتن حریم انسانی شود و اگر اثبات شود، قاتل از قصاص نفس تبرئه می‌شود.

معصومه مرادپور از وقتی که فهمیدم وجود دارم، هیچ وقت سایه محبت پدر و مادرم را روی سرم احساس نکردم. هر چه بیشتر قد می‌کشیدم کابوس تنهایی با من عجین‌تر می‌شد تا اینکه پنهانی برای رهایی از این ماجرا به مواد مخدر پناه بردم.

این جملات تک‌ان‌دهنده دختر ۲۱ساله‌ای است که قصد داریم در این فرصت روایت زندگی او را برای شما نقل کنیم؛ روایتی واقعی که شاید بسیاری از والدین گرفتار آن هستند بدون آنکه درکی از آن داشته باشند. دختر جوان وارد اتاق شد، صدایش می‌لرزید، خودش را مرجان معرفی کرد. وقتی سشن را گفت راستش را بخواهید باور نکردم چون صورتش پیرتر از آن چیزی بود که نشان می‌داد.

دختری از افیون به پلیس پناه برد

کابوس

تنهایی

در مرگ خواهرم!



دیدگاه کارشناس

زهرا بیات/ کارشناس ارشد روانشناسی

یکی از اساسی‌ترین مباحث رفتارشناسی از نظر دین مقدس اسلام وجود میانه‌روی در روابط خانوادگی است. این اصول در همه زمینه‌ها و همچنین در برنامه‌های خانوادگی نیز می‌تواند مناسب باشد. بر این اساس افراد و تقریباً در آزادی‌ها، سختگیری‌ها و محبت و رزقین زیاد به یکی از فرزندان و وضع قوانین و مقررات، نامناسب و نامطلوب به شمار می‌آید. بی‌گمان یکی از اساسی‌ترین نیازهای انسان پس از نیازهای زیستی آب، غذا و... نیاز به محبت است به گونه‌ای که اگر این نیاز برآورده نشود تا حد زیادی این نیاز در دختران شدیدتر است، چون نخستین سرپرست فرزند خانواده است. والدین باید به این نیاز فرزند توجه ویژه‌ای کنند و آن‌ها را مورد تبعیض قرار ندهند و بدانند پاسخگویی صحیح به این نیاز فرزند، اساس و پایه تربیت او است زیرا ارضای این نیاز در فرزند آرامش روانی، امنیت خاطر، اعتمادبه‌نفس، اعتماد به والدین و حتی سلامت جسمی او را در پی دارد و ارضا نشدن آن هم به فروپاشی آرامش روانی، بی‌اعتمادی به خود و دیگران و احساس عجز و حقارت، بیماری‌های جسمی و روانی گوناگون و انحراف‌های اجتماعی بسیاری خواهد انجامید که در این مورد به خوبی مشاهده می‌شود کمبود محبت و توجه، گرایش قوی در نوجوان به سمت بزهکاری (اعتیاد) را ایجاد کرده است.

برخی از ویژگی‌های رفتاری خانواده‌ها که می‌تواند نقش مهمی در گرایش فرزندان به اعتیاد داشته باشد:

- * برخورد نامناسب با فرزندان
- * فرزندپروری ضعیف
- * اختلاف والدین با یکدیگر
- * عدم نظارت والدین بر رفتار فرزندان
- * عدم محبت و توجه
- * تبعیض در خانواده.

عامل کلیدی محیط آشفته و بی‌ساختار خانوادگی به‌شمار می‌رود. اغلب پدر و مادر اتفاقاً خواهرم را به همان شکلی که بود نگه داشتند؛ همه چیز دست نخورده به جا مانده بود.

زمانی که کسی در خانه نبود گاهی به اتاقش می‌رفتم و روی تخت‌خواب مرتبش می‌نشستم و سیگار می‌کشیدم و به اطراف خیره می‌شدم اما به هیچ چیز دست نمی‌زدم. اغلب تصور می‌کردم اگر خواهرم در ۱۲ سالگی نمی‌مرد با این همه مهر و محبت چگونه زندگی‌ای را تجربه می‌کرد. می‌دانستم خواهرم با وفار و جذاب می‌شد و اطمینان دارم مردان زیادی عاشقش می‌شدند.

همیشه مورد حمایت پدر و مادرم بود. حضور خواهرم اثر دیگری هم بر من گذاشت، ترس از تنهایی، فضای بسته و تاریک.

در دوران حضور خواهرم زخم‌های عاطفی زیادی را تجربه کردم، اصلاً بچگی را نفهمیدم، بارها از او نقاشی کشیدم، سعی می‌کردم روی صفحه‌ای سیاه تصویرش را بسازم...

حالا چند سالی گذشته و من در آشوب افکار آزاردهنده می‌خواهم از چنگال اعتیاد فرار کنم اما توانش را ندارم. آمده‌ام مرا کمک کند تا از این کابوس نجات پیدا کنم.

غم در پس نگاهش موج می‌زد و هجی کلمه‌هایش با ترس و لرز همراه بود. مرجان در حالی که چشمانش به گلدان روی میز معطوف شده بود، گفت: ۱۵ ساله بودم که خواهر کوچک‌ترم از دنیا رفت. خیلی ناگهانی بود، ۱۲ سال داشت و کلاس اول راهنمایی را می‌گذراند. با عارضه قلبی مادرزادی به دنیا آمده بود. گرچه بعد از آخرین عمل جراحی که در دوره دبستان داشت علائم دیگری از بیماری در او دیده نشده بود و خانواده‌ام با خیالی آسوده از این بابت امیدوار بودند بدون حادثه‌ای ناگوار به زندگی ادامه دهد، اما پاییز آن سال ضربان قلبش نامنظم‌تر شد؛ زمانی که دراز می‌کشید درد بیشتری داشت و شب‌های زیادی از بیماری رنج می‌برد. پزشکان کاملاً سرگردان شده بودند. اغلب به قفسه سینه‌اش نگاه می‌کردم و قلب ناقص را تصور می‌کردم. همین واقعیت به تنهایی آشوبی در دلم به راه انداخته بود و به همین دلیل دوره بلوغم را با استرس و ترس از دست دادن خواهر کوچک‌ترم گذراندم. با توجه به ضعف جسمانی‌اش پدر و مادرم از من می‌خواستند مراقبش باشم. همیشه حواسم به او بود، اگر لازم می‌شد جانم را برای او و قلب کوچکش فدا می‌کردم. مرجان ادامه داد اما این همه ماجرا نبود چون رفته‌رفته احساس می‌کردم وجود من برای کسی اهمیت ندارد. هیچ وقت فرصتی دست نداد تا پدر و مادرم به من محبت کنند... همه توجهات به نازک بود.

مرا واقعاً فراموش کرده بودند، هیچ محبتی دریافت نمی‌کردم، وظیفه من شده بود مراقبت از خواهرم. گاهی حسادت می‌کردم و می‌گفتم خوشا به حال خواهرم با این همه محبت چه می‌کند، کاش جای او نبودم. یک روز در راه بازگشت از مدرسه هوشیاری‌اش را از دست داد و غش کرد. زمانی که خبر را شنیدم با عجله به بیمارستان رفتم اما وقتی رسیدم قلب خواهرم ایستاده بود؛ آن روز صبح صبحانه را با هم خورده و جلوی در با هم خداحافظی کرده بودیم، دفعه بعد که دیدمش تا بوی نفس نمی‌کشید، دفعه بعد در خواب دیده‌ام، پوشیده در لباس مخمل مشکی مورد علاقه‌اش با کمی آرایش و موهای مرتب شانه‌شده‌اش. نمی‌خواستم بدن ظریف خواهرم در آن جعبه فشرده تنگ چپانده شود.

احساس می‌کردم باید در فضای بازتری آسوده باشم، مثلاً در میان علفزار تا وقتی بارها و بارها به دیدارش می‌رفتم راهمان را از بین علف‌ها باز و پرند‌ها پروانه‌ها را از اطرافش دور کنم. بوی کرده‌اشنشانی گل‌های وحشی فضا را پر کند و زمانی که شب فرا می‌رسد آسمان بالای سرش با ستاره‌های نقره‌ای بی‌شماری نقطه‌نقطه شود و صبح‌ها آفتاب پرتلوت، شبنم‌ها را روی علف‌ها به جا می‌گذارد و سنگ‌های قیمتی بنشانند. بی‌صدا با خود گریه می‌کردم. محبت‌های زیاد والدینم به خواهرم در طول زندگی کوتاه‌اش، باعث شده بود من درگیر مصرف مواد مخدر شوم. بعد از مرگ خواهرم بدتر شدم، خانواده‌ام دچار دگرگونی شدند، پدرم کم‌حرف‌تر از قبل و مادرم عصبی‌تر و بی‌قرارتر شد. من نیز همان زندگی همیشگی را پیش گرفتم، تنهای تنها بودم و کابوس تنهایی مرا هان می‌کرد.

مدت طولانی که مطمئن نیستم چند سال، پدر و مادرم اتفاقاً خواهرم را به همان شکلی که بود نگه داشتند؛ همه چیز دست نخورده به جا مانده بود. زمانی که کسی در خانه نبود گاهی به اتاقش می‌رفتم و روی تخت‌خواب مرتبش می‌نشستم و سیگار می‌کشیدم و به اطراف خیره می‌شدم اما به هیچ چیز دست نمی‌زدم. اغلب تصور می‌کردم اگر خواهرم در ۱۲ سالگی نمی‌مرد با این همه مهر و محبت چگونه زندگی‌ای را تجربه می‌کرد. می‌دانستم خواهرم با وفار و جذاب می‌شد و اطمینان دارم مردان زیادی عاشقش می‌شدند.

همیشه مورد حمایت پدر و مادرم بود. حضور خواهرم اثر دیگری هم بر من گذاشت، ترس از تنهایی، فضای بسته و تاریک.

در دوران حضور خواهرم زخم‌های عاطفی زیادی را تجربه کردم، اصلاً بچگی را نفهمیدم، بارها از او نقاشی کشیدم، سعی می‌کردم روی صفحه‌ای سیاه تصویرش را بسازم...

حالا چند سالی گذشته و من در آشوب افکار آزاردهنده می‌خواهم از چنگال اعتیاد فرار کنم اما توانش را ندارم. آمده‌ام مرا کمک کند تا از این کابوس نجات پیدا کنم.